

## "بلی این تلخی نتیجه آن شربنی میباشد."

بخش سوم

قبل از پرداختن به اصل بحث در این بخش، می خواهم یک نکته دیگر را در رابطه با بیداد فرستادگان دولت به مناطق مرکزی و جور و ستمی که مردمان این مناطق از دست حکام و قضات و نظامیان نظام کشیدند؛ برای درک بهتر علت اصلی قیام مردمان مناطق مرکزی علیه حکومت از نظر خوانندگان عزیز بگذرانم. به این اعلامیه به امیر توجه کنید: "فرمایش حضرت اعلیٰ سرا پا صحیح و مطابق واقع است (فراموش نشود که در برابر حرف امیر حرف زدن و حرف و او را تکذیب نمودن حکم با جان خود بازی کردن را داشت. بنابراین نباید این سخنان نویسنده اعلامیه را به عنوان حقیقت به ضد مردم به حساب آورد - نگارنده). اما حکام و قضات و ضباط و افسران نظام که در هر موضع و مقام بوده و هستند مال و خون و زن و فرزند هزاره را حلال دانسته از سفک دما و اسر نسا و تاراج متاع ایشان دریغ نمی نمایند. چنانچه در اوایل حال برای مطیع ساختن طوایف که مطیع نبودند سردار عبدالقدوس خان با قلیلی از سپاه مامور شد. مردم دایزنگی و دایکندی و بهسود و مالستان و جاغوری و غزنه و دایچوپان با سردار مذکور کمر خدمت بسته جهد ورزیدند تا مردم متمرده هزاره که از بزرگان خود جور و ستم کشیده بودند سر بر خط فرمان نهادند. قلاع خود را خراب نموده و اسلحه خود را تسلیم نمودند. مگر بعد از آنکه سپاه دولت در اندرون ملک شان مقام گرفتند همان دختران و پسرانی را که اعلیحضرت از خرید و فروش باز داشته بودند مفت و رایگان به جبر و اکراه متصرف شدند و به آنها اکتفا نکرده زنان شوهردار را گرفتند. پس مردم اطاعت را گذاشته بغاوت کردند تا دیدند هرچه دیدند. از جانب علمای ملت (ملاها) در وقت بغاوت تفریق مصالح و مفسد نکرده همه را تکفیر نمودند. از آن پس حکم شد که سادات و کربلانیان و زوار در کابل فرستاده شوند. اینها دیگر خود را کشته و مال و عیال خود را تاراج شده پنداشتند، پس تن به مرگ نهادند و تمرد آغاز کردند و البته تا پای مرگ سر بر خط فرمان نخواهند نهاد.

امیر عبدالرحمن خان قضیه را علاوه بر آن - نگارنده) صبغه "مذهبی" داده و اعلامیه مرتبه میرمحمدشاه خان را مهر گذاشت و منتشر نمود و به این صورت تفرقه مذهبی را تشدید کرد. این تنها نبود امیرسیاست مضر خود را که در چنین موارد داشت تعقیب کرد. یعنی سپاه نامنظمی موقتاً از مناطق همجوار منطقه قیام کننده تشکیل و با اسلحه و جباخانه دولتی مجهز نموده سوق مینمود و هم برای چنین سپاهی بیشتر از قشون منظم معاش میپرداخت. امیر عبدالرحمن در این عمل خود در بین مردم افغانستان و مناطق مختلفه آن دشمنی و استخوان شکنی ایجاد می نمود تا هیچگاهی مردم نتوانند در مقابل دولت متحد باشد و این عین همان چیزی بود که دولت استعماری انگلیس در افغانستان میخواست و یا در سایر کشورهای شرق تطبیق میکرد... "صفحات 668 و 669 افغانستان در مسیر تاریخ.

وجود رنجش ها تا امروز در کشور عوامل و انگیزه های خود را دارند. یکی از این انگیزه ها یا عوامل سیاست های مخرب و اعمال دور از تصور همین امیر طرف تأیید

برخی از انسان هاست. امیری با افکار قبیله ای، بی سواد، جابر، بی خبر از دین، بی اطلاع از سیاست و حکومت داری، و از خود کش بیگانه پرست! و اما مسئله سرحدات:

حضور انگلیس ها در نیم قاره هند، اگر از یک طرف سبب پیدایش مشکلاتی برای حکومت های افغانستان در سرزمین های جنوب و جنوب شرق آن گردید، از طرفی بسیاری از مشکلات این کشور را که با ایران و روس داشت، یا می توانست داشته باشد، کاهش داد یا کلاً از بین برد.

قرن ها قبل، بعد از آن که کشور های استعماری غرب، مانند اسپانیه و پرتگال و هالند و ایتالیا و فرانسه و انگلیس با اعزام نیروهای نظامی به شرق و غرب و جنوب، شروع به اشغال و غارت سرزمین هائی در افریقا، امریکا و آسیا کنند، روسیه به فکر پیشروی و اشغال آسیای میانه که در شرق این کشور قرار داشت، افتاده بود.

پیش از آغاز پیشروی به سوئی آسیای میانه در زمان پطر، روس ها از طریق سائبریا خود را به دریای بیرنگ، دریای جاپان و اقیانوس آرام رسانیده بودند. موافقت نامه امضا شده میان چین و روسیه در سال 1680 در مورد سائبریا نمایانگر آنست که روس ها در این سال در سرحدات شمالی و شرقی چین قرار داشتند و چین در برخی موارد از حضور روس ها در سرحدات خویش نگرانی هائی داشته که برای رفع آن ناگذیر به امضای این موافقت نامه شده است.

بر طبق بعضی نظریات روس ها در سال 1639 و بر طبق بعضی نظریات دیگر در سال 1647، صد سال پیش از این که افغانستان معاصر بوجود بیاید، به سواحا غربی دریای جاپان و اقیانوس آرام و تنگه بیرنگ رسیده بودند. هدف از طی این مسافت طولانی دست یافتن به آب های گرم در شرق این کشور بود. رسیدن به آب های گرم در جنوب روسیه در آن زمان یکی به دلیل وجود کشور های قوی در جنوب و غرب روسیه و دیگری به علت نداشتن قدرت نظامی برتر نسبت به کشورهای هائی که در جنوب، جنوب غرب و جنوب شرق این کشور در آن زمان قرار داشتند عملی نبود.

اما از شروع دهه دوم قرن 18، بعد از به قدرت رسیدن پطر، پیشروی به سوی جنوب و جنوب شرق این کشور به گونه بسیار محسوس، آشکار، گسترده و جدی شروع شد تا این که بعد از فتح سرزمین های مختلف، در اوائل دهه شصت قرن 19 روسیه توانست با تحمل مشکلات زیاد از ناحیه طبیعت و مردمان وحشی و جنگجوی سرزمین های میان روسیه و آسیای میانه، قتل عام ها و به راه انداختن جوی های خون، خود را به نزدیکی های تاشکند رسانیده و در ماه جون 1865 این شهر را تسخیر کند. در اینجا یادآوری این نکته را ضروری می دانم که در برخی موارد خود مردم این کشورها، همانطور که امروز برخی از افغان ها باعث رخنه و حضور بیگانگان در کشور ما شده اند، سبب شدند که روسیه بر این مناطق دست پیدا کند. بگونه مثال، و به اعتقاد "رام راهول" نویسنده کتاب "MARCH OF CENTRAL ASIA" اولین انسانی که پای تزار را به آسیای میانه کشاند شاه نیازخان، خان خیوه بود که درجنگ با پادشاه بخارا از تزار کمک خواست.

دو - سه سالی از تسخیر تاشکند نگذشته بود که روس ها سمرقند و بخارا را، و یکی دو سال بعد تر، خیوا را، سرزمینی که حکمران آن روس را به کمک طلبیده بود، نیز اشغال نمودند.

پیشرفت روس ها به سوی آسیای میانه و اشغال کشور های واقع در سرزمین های این نواحی یکی بعد از دیگر و نزدیک شدن هر چه بیشتر آن ها به سرحدات شمال و شمال غرب افغانستان، بویژه مرو که به عنوان دروازه هرات و هرات دروازه هند، دورترین سنگرهای دفاع از هندوستان پنداشته می شدند، تشویش بزرگی را برای انگلیس ها ایجاد نمود بود. زیرا روس ها بعد از هر اشغالی، و بعد از سرکوبی هر کشوری وعده می نمودند که این آخرین پیشروی آن ها خواهد بود؛ بویژه به انگلیس ها اطمینان می دانند که هیچ نظر و قصدی نسبت به هند ندارند. اما، چون هر بار بعد از اشغال هر منطقه باز هم خلف وعده عمل نموده به پیشروی خویش ادامه می دادند و مناطق دیگری را اشغال می کردند، انگلیس ها نمی توانستند، بالاخره و بعد از این که چندین بار فریب وعده های دروغین روس ها را خورده بودند، به آن ها اطمینان کنند. واقعیت امر هم این بود که روس ها، همانند سائر کشور های توسعه طلب و استعماری، قابل اطمینان نبودند.

"پیترهاپرک" نویسنده کتاب "بازی بزرگ سرویس های استخباراتی در آسیا (افغانستان، ایران و آسیای میانه"، ترجمه محمد اسحق توخی، چاپ انجمن نشراتی دانش، سال 1378، در صفحه 17 کتاب مذکور شمه ای از افکار نهانی روس ها را به این ترتیب افشا می کند: "در 24 جنوری 1801 پاول امری را به رهبری کازاخ های دون مبنی بر ایجاد یک نیروی بزرگ جنگی در شهر مرزی اورنبورگ و آماده ساختن برای حمله بالای هند، صادر نمود. در صورتی که صرفاً به تعداد بیست و دو هزار نفر جمع می شدند مشاورین پاول آن را برای چنین یک عملیات لازم و ضروری می پنداشتند، آنها باید از طریق خیوا و بخارا در همراهی با قوت های توپچی الی رود سند پیش می رفتند... وظیفه مهم آن ها این بود تا انگلیس ها را از هند بیرون نمایند. و کشور مذکور و امور تجارت آن را تحت کنترل سن پترزبورگ در آورند..."

گذشته از این، مطالعه اوضاع آن زمان و تلاش های استخباراتی و اکتشافاتی و نقشه برداری روس ها از کوه ها و معابر وکتل ها و از سائر مناطقی بسیار مهم در چترال و گلگیت و هنزه و قراقرم و پامیر و همالیا و شمال تبت و کشمیر و... نشان دهنده آن است که روس ها تنها به اشغال خیوه و خوقند و بخارا و یارقند و تاشکند و عشق آباد و... اکتفا نمی کردند. روس ها قصد داشتند، همانطور که پاول و برخی از روس های دیگر، همچون یانوف صریحاً ابراز داشته بودند، هند را از دست انگلیس ها بیرون کنند و سلطه خود را بر آن قائم نمایند.

پیترهاپرک مذکور در صفحه 408 کتاب یاد شده در این خصوص مزیداً چنین می افزاید: "مدتی بعد از آن اطلاع بدست آمد که سه مسافر که فکر میشد تمام شان روسی بودند از کوتل حساس بروغیل عبور نموده و بعد از یک سفر پر مخاطره وارد چترال شده بودند. حاکم چترال که اکنون معاش خور برتانیه بود، افراد مذکور را دستگیر و تحت الحفظ به سمله اعزام نمود."

وجود چنین افراد روسی در چترال و در دورترین نقاط جنوب، تا کمر بند کوهستانی پادشاهی هنزه، که خارج از قلمروی روس و جزئی از منطقه نفوذ انگلیس ها بود، سبب

تشویش انگلیس ها می گردید. بنابراین انگلیس ها برای کشیدن روس ها از این مناطق دست به اقداماتی زدند که در نتیجه روس ها از قسمتی از خاک افغانستان، از پامیر، نیز خارج شدند - در این وقت امیر عبدالرحمن خان پادشاه افغانستان بود.

نویسنده مذکور یک صفحه بعد از صفحه یاد شده در خصوص تعیین سرحدات میان افغانستان و روس و چین چنین نوشته می کند:

"بجواب حرکت روسها در منطقه شمال دور که نواقص حفاظتی داشت، وایسرا برای مقابله با هر نوع تهدید، نفوذ و مداخله، حداقل الی رسیدن به توافقات در مورد سرحدات منطقه پامیر با روسیه، افغانستان و چین، یک تعداد گام های عاجلی را برداشت. او یک افسر با تجربه سیاسی را به گلگیت، دور دست ترین اراضی مهاراجه کشمیر اعزام نمود... سرانجام، جنرال رابرتس قوماندان عمومی، شخصاً به کشمیر سفر نمود. اقدام مذکور این امیدواری را بوجود آورد که بعد از این مهاراجه قادر خواهد بود تا معبر ها و کوتل ها را بر ضد روسها تا زمان رسیدن کمک... دفاع و حفاظت نمایند."

هدف از توضیح پیرامون فعالیت های روسیه در مناطق مذکور این بود که نشان داده شود چگونه روس ها در تلاشی دست یافتن به هند، جدی و از روی نگرانی عمل می کردند و دیده شود که روس ها تا کجا ها رسیده و چقدر سبب ناآرامی و ترس انگلیس ها شده بودند. ترسی که سبب تلاش های وسیع انگلیس ها برای خنثی کردن کوشش های توسعه طلبانه روس ها شده بود. شده بود.

"یانگ"، بر اساس نوشته پیترهایپرک، یکی از افسران پائین رتبه و جوان، شخصی باهوش، فعال، نترس، وظیفه شناس و طرف اعتماد افسران مافوق خود بود که برای "گز و پل" کردن تمام مناطق دشوار گذار کشمیر و هنزه و چترال و پامیر و دفع کشف اهداف و برنامه های روس موظف گردید! این افسرجوان بعداً زمانی که به انگلستان برگشت و خاطرات خود را تحریر کرد، می نویسد:

"گروموفسکی... مردی که زمانی در دل مقامات مسئول دفاع هند ترس و لرزه ایجاد نموده بود. و در اینجا ما را دچار نگرانی می ساخت..."

با چنین ترس و هراسی از روسها، انگلیس ها کوشش می نمودند تا روس ها را هر چه بیشتر از هند دور نگهدارد و افغانستان را به حیث یک سپر یا حائل نگهدارد. به همین دلیل انگلیس ها علاقمند بودند تا سرحدات افغانستان مشخص شود و هرات هم جزئی از افغانستان باقی بماند.

انگلیس ها، به قول رام راهول، اجرای این وظیفه را شخصاً حسب موافقت نامه ای که در ماه مارچ سال 1879 بین نماینده انگلیس و امیر یعقوب خان به امضا رسید به عهده گرفتند.

اولین اقدام نمایان انگلیس ها در این باب از پامیر و زمانی آغاز شد که گزارش هایی به لندن رسید که روس ها پلان دارند تا قوای را برای اشغال پامیر اعزام کنند. "یانگ" را به پامیر اعزام کردند تا چگونگی حقایق را معلوم کند. یانگ مشاهداتش را این طور بیان می کند:

"من از داخل خیمه مشاهده می کردم که بیست نفر کازاخ با شش نفر افسر روس سوار بر اسبهای شان پرچم روسیه را در پیشاپیش حمل مینمودند... این محل در یکصد و پنجاه میلی جنوب سرحد روسیه موقعیت داشت که به نام اقوام سرگردان منطقه به نام بوزای

گنبد یاد میشد و از بسیار قبل به افغانستان مربوط بود... به یانوف (افسر روسی) گفتم که شنیده ام روس ها تمام منطقه پامیر را بخود ضمیمه نموده اند؟ پاسخ یانوف روشن بود. او نقشه ای را بیرون آورد و به من نشان داد که ساحه بزرگ به سوی بحر هند برنگ سبز نشانی شده بود و بخشی از افغانستان و چین را شامل میگردید... و ادعا مینمود که تمام آنها مربوط تزار است."

بعد از این که یانگ گفت: "روس ها دهن کلان دارند!" افسر روسی خندیده گفت: "این تازه آغاز کار است." و بعداً یانگ را از آنجا بنام اینکه آن جا قلمرو روسیه است اخراج می کند... نقل و اقتباس از کتاب یاد شده پیتزهاپکرک! علاوه بر این در این کتاب آمده است که این واقعه هم مطبوعات هم پارلمان و هم مردم انگلیس را خشمگین ساخت. یکبار دیگر تب احساسات ضد روسیه در انگلستان بالا رفت. در هندوستان جنرال رابرتس، قوماندان عمومی قطعات نظامی انگلیس در هند گفت: "یقین دارم که لحظه ضربه زدن روس ها فرارسیده است." و یک فرقه از قطعات را برای تصرف پامیر و بعداً فرقه دیگری را زمانی که اولتیماتومی به دولت روس تسلیم شد، در کوئته امر آماده باش داد و...

مجموع این اعمال سبب ترس و وحشت روس ها شد. و چون روس ها در آن زمان توان درگیری با انگلیس ها را به دلیل مشکلات اقتصادی و ناآرامی های جدی سیاسی در روسیه و هم مشکلاتی در اروپا نداشتند، لهذا روسیه با اکراه تصمیم به خروج از این منطقه گرفت.

روسیه باوجود خشم نظامیان خود قوت های خود را از پامیر بیرون کرد و از ادعای خود در باره پامیر تا زمان حل دائمی مسئله سرحد، که آنها با پامیریان انگلیسی ها صورت گرفت، صرف نظر کرد... اقتباس از همان کتاب!

خوانندگان این مقاله بخوبی مشاهده کرده اند که، خلاف آنچه برخی از مبلغان امیر عبدالرحمن خان ادعا می کنند، حداقل تا اینجا، این انگلیس ها بودند که به دفع روس ها پرداختند و گوشه ای از خاک ما را، به دلیل حفظ منافع خود شان، از لوٹ قدوم آن ها پاک کردند، نه عبدالرحمن خان!!

انگلیس ها نه عاشق روی ما بودند و نه شیدای موی ما؛ هرچند ملکه انگلستان "مثل والدۀ مشفقۀ" امیر بود (صفحه 697 افغانستان در مسیر تاریخ) که بدون کدام مقصد، خطر جنگ و مصارف نظامی و تلفات جانی را در مصاف با روسیه متحمل شوند. آن ها می خواستند بین روسیه و هند برتانیوی در مناطق چترال و هنزل و کشمیر و... همانطور که می خواست تمام افغانستان را به مثابه دیواری میان روس و هند قرار دهد، حائل بوجود بیاید.

به همین دلیل بود که دالان مذکور را، همسرحد با هند و چین و روسیه، برای افغانستان تأمین نمودند؛ تا در آن آنجا هم سنگری برای دفاع و حفاظت از خود داشته باشند. متباقی سرحدات افغانستان هم در موافقت نامه های میان شاهان افغانستان و انگلیس، مطابق به میل و منافع انگلیس تعیین شد؛ و یا با پامیریان انگلیس ها میان افغانستان و روس از یک طرف و میان افغانستان و ایران از طرف دیگر فقط برای تأمین منافع انگلیس بوجود آمد!

مرحوم فرهنگ در صفحه 398 کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر می نویسد:

"با وصف آن در اوائل سال 1884 قوای روس به مرو داخل شد و حکومت آن کشور را اعلان کرد که این کار را به خواهش ترکمن ها انجام داده است. معذالک خبر مربوط به رسیدن قوای روس به مرو در بین حلقه های محافظه کار انگلستان و هند هیجان زایدالوصفی ایجاد نمود، زیرا سیاستمداران این فرقه که غالباً طرفدار سیاست پیشقدمی بودند مرو را کلید هرات و هرات را کلید هند می شمردند. با این هم حکومت برتانیه که حالا درسی چند راجع به اشغال نظامی افغانستان آموخته بود بجای لشکر کشی به افغانستان که بیهوده بودن آنرا در جنگ های گذشته دریافته بود، از طریق دیپلماتیک بدولت زار ها پیشنهاد کرد تا با اتفاق هم حصه باقی مانده خط سرحد شمالی افغانستان را تعیین نمایند.

پس از یک سلسله مذاکرات بالاخره در سال 1884 طرفین موافقه کردند که این خط از دریای آمو تا دریای تجن توسط هیئت مختلط هر دو کشور در خود محل تعیین و علامه گذاری شود. حصول موافقتنامه افغانستان هم در این باره مشکلاتی را تولید نمی کرد زیرا امیر خود قبلاً در سال 1882 از وایسرا تقاضا نموده بود تا به تعیین خط سرحدی بین افغانستان و روسیه اقدام کند... از طرفی امیر در سال 1884 در حالیکه هیئت های دو دولت برای تعیین سرحد در حرکت بودند یکدسته سپاه را در بدخشان از آب آمو عبور داده یک قسمت روشن و شغنان واقع در ساحل راست رودخانه مذکور را متصرف شد. چون این اقدام با موافقت نامه قبلی روس و انگلیس راجع به خط سرحدی بین افغانستان و روس که امیرشیرعلی خان با آن موافقت کرده بود منافات داشت، لاردرین وایسرای هند در موضوع مداخله نموده و توسط نامه به امیر توصیه کرد تا از آن منصرف شود."

مدافعین امیر عبدالرحمن خان شاید متوجه شده باشند که؛ اول، این انگلیس و روس بود که خواستند موضوع تعیین سرحدات را به اتفاق هم - یعنی بدون حضور داشت هیئت و دولت افغانی - حل و فصل کنند، آنهم بر وفق قراردادی که تنها میان آن دو کشور به امضای رسیده بود. عجیب نیست؟! سرحدات یک کشور تعیین می شود، بدون این که هیئت یا دولت خود آن کشور در مذاکره، قرارداد و تعیین سرحدات خویش حضور داشته باشد؟ و دوم، امیر افغانستان به دستور، یا آنچه توصیه خوانده شده است، یک کشور خارجی از روشن و شغنان خارج می شود! این عمل امیر را غیر از دست نشانده گی چه چیز باید نامید؟

این مسئله نشان می دهد که امیر در برابر انگلیس به چه اندازه بی صلاحیت و بی اختیار بوده است!! و این که همه کارهای تقسیم و تعیین سرحد در اختیار انگلیس بوده است، نه در اختیار و در صلاحیت امیری که زورش به مردمان بی چاره و بینوا می رسید، ولی در برابر زورمندان پولدار به اصطلاح "چل" هم کرده نمی توانست!

بہتر است قبل از پرداختن به ادامه این مبحث نظری هم به موافقت قبلی انگلیس و روس که در زمان امیرشیرعلی خان بوجود آمده بود، بیندازیم.

مرحوم غبار در این مورد، در صفحه 676 کتاب یاد شده اش، می نویسد:

"اصلاً این گفتگوی سرحدی از 1868 به این طرف موجود بوده و بین انگلیس و روس سخن زده میشد، تا بموافقه کلارندن و گورچیکوف منجر شد. در 1869 گورچیکوف به کلارندن اعلام نمود که افغانستان خارج منطقه روسیه است یعنی باید افغانستان منطقه بیطرف بین انگلیس و روس باشد. ولی لاردرین های انگلیس گفتند که سرحد نفوذ برتانیه و روسیه فقط در دریای آمو تلاقی مینماید اما دولت روس این ادعای بیجای انگلیس را رد

کرد. اینست که "فورسوت" در پتروگراد رفت بموافقه رسید که انگلیس و روس هر دو نفوذ خود را در آسیای وسطی بکار برند یعنی از منطقه بیطرف صرف نظر شد و هم سرحدات افغانستان، مناطق تحت حکومت امیرشیرعلی خان شناخته گردید. منتها انگلیس سرحدات امیر شیرعلیخان را موافق با سرحدات زمان امیردوست محمدخان میشمرد و روسیه سرحدات موجوده امیرشیرعلیخان را میشناخت. کافمان حاکم ترکستان روس برای تعیین خط سرحدی امیرشیرعلیخان به سرحد افغانی آمد و اعلام کرد که امیرشیرعلیخان در بدخشان نفوذ نداشته و نفوذ او در بلاد آقچه، سرپل، میمنه، شیرغان و اندخوی مشکوک است (یعنی نفوذ روس در ترکستان ثابت است و از افغانستان در کشور خودش مشکوک!) امیر شیرعلیخان این تعریف کافمان را رد کرد. وزارت خارجه انگلیس توسط یادداشت 17 اکتوبر 1872 عنوان سفیر لندن لاردر لوفتس سرحدات و خاک های افغانستان را برای دولت روس اینطور تعریف نمود:

- 1- بدخشان با واکان از سرقول تا محل اتصال رود کوکچه با دریای آمو (یا دریای پنج) -
- 2- سرحد شمالی از مناطق قندوز، خلم و بلخ از نقطه اتصال کوکچه تا بندر خواجه صالح -
- 3- مناطق آقچه، سرپل، میمنه، شیرغان و اندخوی که این آخرین انتهای سرحد شمالی افغانیست و ماورای آن به قبایل آزاد ترکان تعلق دارد.
- 4- سرحد غرب افغانستان بین مناطق هرات و منطقه خراسان واضح بوده و حاجت تذکار ندارد.

حسب نوشته بالا دیده می شود که از یک طرف کار تعیین سرحدات قبل از دوران زمامداری امیر عبدالرحمن روی دست گرفته شده بود و از جانب دیگر در آن وقت هم انگلیس ها در کار تعیین سرحدات با روس ها داخل مذاکره بودند و تلاش داشتند تا هرچه بیشتر روس ها را از سرحدات خود، یعنی از هند دور نگهدارند!

ادامه دارد